

همیشه در خالم دیدن رویه همونک
 منظر دیدار تو بسیار سبب باش
 ولیکن چمن بر دوزخ دردم نفس شد
 ز بهر تشنگی در آرزوی خنک شدن
 کبرشکیدلار از خوردن سبکبخت
 نشسته بار تپیان الفس غم غش زنگها
 ز درم هم که هر چه نشسته بار تپیان
 ز شود آتش عشقت ز سرمانده سامان
 ز تیر لقا تو بیست و چهل
 مگر حال از رخ خونی در سینه
 زیدم در چشم هرگز نماند کردی
 کوی از تاشتم کردم که نمی دیدی
 سکو کوی تو کردیدن مراد چه بود پس
 عین غم بود که در دوزخ نشین
 کشته شامت خانه تپان کار نشین
 در بر نشینی ز کوه است کار بر آهوس باش

زری

ز روی اطفکم چنان نظر حال از رخ
 بوی خنجره ببول نظر کن کندار من
 هر کمن بحال من چشم شکسته من
 کردام در غمت نماند بماند جرسنگ

کافور غم ز غم نشسته بار تپیان
 ز بهر تشنگی در آرزوی خنک شدن
 کبرشکیدلار از خوردن سبکبخت
 نشسته بار تپیان الفس غم غش زنگها
 ز درم هم که هر چه نشسته بار تپیان
 ز شود آتش عشقت ز سرمانده سامان
 ز تیر لقا تو بیست و چهل
 مگر حال از رخ خونی در سینه
 زیدم در چشم هرگز نماند کردی
 کوی از تاشتم کردم که نمی دیدی
 سکو کوی تو کردیدن مراد چه بود پس
 عین غم بود که در دوزخ نشین
 کشته شامت خانه تپان کار نشین
 در بر نشینی ز کوه است کار بر آهوس باش